

خصوصی سازی: توزیع رانت و انحصار مطالعه

باشگاه‌های فوتبال در ایران

مطالعات جامعه‌شناختی

(علمی - پژوهشی)

دوره ۲۷، شماره دو: ۱۳۱-۱۱۱

شاپا ۲۸۰۹-۱۰۱۰

نمایه در ISC

آسو جواهری

دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی اقتصادی و توسعه، واحد علوم و تحقیقات،
دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

حسین راغفر^۱

استاد گروه اقتصاد دانشگاه الزهرا

یوسف ابادزی

استاد گروه جامعه‌شناسی دانشگاه تهران

پذیرش ۱۴۰۰/۲/۲۰

دریافت ۹۹/۱۱/۰۴

چکیده

نابرابری، روابط قدرت، سرمایه و ساختار جنسیتی، مسائل و موانع مهمی در مقابل شرکت زنان در ورزش ایجاد کرده‌اند. این مسائل در دهه‌های اخیر به توجه بیشتر به نظریه‌های برابری جنسیتی و مطالعات جنسیت در موضوع ورزش و زنان منجر شده است. نظریه‌هایی که علاوه بر تفاوت‌های گسترده، وجوه مشترکی درباره برخی راه‌حل‌های ارائه‌شده نیز دارند. تفاوت مبنای نظری این رویکردها با پیچیدگی‌های ناشی از شرایط عینی زنان منجر به برخی چالش‌ها شده است. به‌ویژه در کشورهای همچون ایران که کاربست برخی از این راهبردها در مواجهه با درهم‌تنیدگی موانع ساختاری، با چالش روبرو بوده است. این پژوهش، تحلیلی انتقادی از مهم‌ترین نظریه‌های برابری جنسیتی درباره ورزش و چالش‌های آن‌ها است و به صورت کیفی و با روش اسنادی انجام شده است. تحلیل این نظریه‌ها نشان می‌دهد برای حذف موانع پیش روی ورزش زنان و دستیابی به وضعیت برابر، شناخت دقیق مبنای نظری راهبردها و بستر اجتماعی موردنظر به یک اندازه ضروری است. در این صورت می‌توان انتظار داشت، سیاست‌گذاری‌ها با توجه به شرایط عینی جامعه طراحی شود و از اجرای راهبردهای متناقض و بازتولیدکننده نابرابری و تبعیض جنسیتی پیشگیری شود.

کلمات کلیدی: نظریه انتقادی، برابری جنسیتی، ورزش، فمینیسم ورزشی، جنسیت، ورزش زنان

مقدمه و بیان مسأله

در ماه می سال ۲۰۱۷ یک اتفاق تاریخی در فوتبال حرفه‌ای مردان اروپا رخ داد. ببیانا اشتاین‌هاوس^۱ به‌عنوان نخستین داور زن در لیگ حرفه‌ای فوتبال مردان لقب گرفت و در بوندس لیگا به قضاوت پرداخت. دو سال پس از آن و در آگوست ۲۰۱۹ استفانی فراپارت^۲ قضاوت دیدار سوپر جام مردان اروپا را میان تیم‌های چلسی و لیورپول انجام داد. این رویدادها تغییر بزرگی در ساختار جنسیتی ورزش فوتبال به وجود آورد و ماهیت برخی از کلیشه‌های جنسیتی را که مبنی بر ناتوانی زنان است، زیرسوال برد. حضور یک زن در ورزشی که دهه‌ها تحت سیطره مردان بوده و اساساً فعالیت‌های آن مبتنی بر تعاریف جنسیتی است، نشان داد که مسأله تفاوت جسمی و جنسیتی و نادیده گرفتن زنان در مقایسه با مردان در حوزه ورزش، بیش از آنکه به طبیعت آنان ارتباط داشته باشند، مسأله‌ای اجتماعی-فرهنگی است. با در نظر گرفتن این دو رویداد در ذهن، نگاهی به منابع کتابخانه‌ای و محتوای پایگاه‌های علمی و اطلاعاتی نشان‌دهنده نگرش عمیقاً جنسیتی و نابرابر به حضور زنان در ورزش است. در سطح فعالیت‌های عملی ورزشی، تعداد مسابقات، اردوهای آماده‌سازی تیم‌ها و باشگاه‌ها، میزان بودجه اختصاصی، امکانات و تسهیلات و همچنین حضور زنان در مدیریت‌های کلان ورزشی حاکی از نابرابری‌های گسترده میان زنان و مردان است. سیطره کلیشه‌های جنسیتی درباره ضعف، ناتوانی، طبیعی بودن نابرابری میان زنان و مردان برای انجام ورزش با استدلال و اشاره به تفاوت در جنس و جنسیت آن‌ها، قضاوت‌های اخلاقی درباره جنسیت و گرایش جنسی ورزشکاران زن و انواع کنترل‌های انضباطی و اجتماعی بیانگر شرایط حاکم بر قلمرو ورزش است.

به هر روی و علیرغم چنین شرایطی امروزه زنان بیشتر از هر زمان دیگری ورزش می‌کنند و به آن دسترسی دارند، اما این مشارکت همیشه به معنی حذف موانع جنسیتی و بهبود وضعیت زنان ورزشکار نیست. مشارکت بیشتر و فعال‌تر در ورزش‌هایی که به‌طور سنتی مردانه تعریف شده‌اند اگر منجر به تغییر تعاریف جنسیتی نشود یا ساختارهای جنسیتی ورزش را دگرگون

1 Bibiana Steinhaus

2 Stéphanie Frappart

نکند، بیش از آن که رهایی‌بخش باشد بازتولید کننده یا شکل دیگری از جنسیتی کردن ورزش است (هارگریوز، ۱۹۹۴).

به‌طور مثال افزایش حمایت از ورزش دختران جوان و زنان که به‌ویژه در کشورهای غربی صورت گرفته است، غالباً به سویی رفته که به پروژه تولید «دخترآینده»^۱ تبدیل شده است. مفهومی که آنتا هریس آن را مدلی نوین از تربیت دختران جوان توصیف کرد که در خدمت اقتصاد جدید نئولیبرالی است. همگرایی میان گفتمان فمینیسم لیبرال با نئولیبرالیسم برای بازاریابی تا ورزش را به فضایی تبدیل کند که دختران در آن بیاموزند مسوولیت زندگی خود را به عهده بگیرند. مسوولیتی که هسته اصلی آن مراقبت از بدن، سلامتی و موفقیت در رقابت است. بنابراین دختران تبدیل به سوژه ایده‌آل سرمایه‌داری می‌شوند و می‌پذیرند که شکست‌ها و عدم موفقیت را نتیجه عملکرد فردی خود بدانند نه ساختار اقتصادی یا سیاسی جامعه (هریس، ۲۰۰۴؛ هارگریوز، ۲۰۰۷: ۱۰۳).

با همه این تغییرات و دستاوردها هنوز هم زنان در ورزش حاشیه‌ای هستند، بدن آن‌ها بستری برای اعمال سیاست و کنترل‌های جنسیتی است و در معرض انواع ایدئولوژی‌های سلطه‌گر قرار دارند. در واقع کیفیت و کمیت فعالیت زنان در ورزش همیشه با ایدئولوژی‌های جنسیتی تعیین شده است. در حالیکه بسیاری از زنان در غرب آزادتر از گذشته ورزش می‌کنند و به منابع نسبتاً مساوی با مردان دسترسی دارند، برخی دیگر در سایر نقاط جهان همچون آسیا و آفریقا با محدودیت‌های دشواری از نقطه نظر نژاد، ملیت، قومیت، دین و اخلاق مواجهه بوده‌اند.

شرط از بین بردن موانع کسب برابری جنسیتی رشد دانش و آگاهی و کاربست آن در عمل است. به‌ویژه در ایران که زنان در حاشیه‌ای‌ترین بخش ورزش قرار دارند و در موارد متعددی از ورزش‌ها حذف شده‌اند، تلاش‌ها برای تغییر این شرایط چندان مؤثر نبوده است. به نظر می‌رسد توجه ناکافی و فقر دانش در حوزه نظری و پژوهش‌های علمی انجام گرفته یکی از دلایل مهم بی‌توجهی و کم‌توجهی به نابرابری و تبعیض علیه زنان در ورزش ایران بوده است. بر همین اساس ضرورت مرور و تحلیل نظریات برابری جنسیتی در ورزش وجود دارد. این مقاله

می‌کوشد تا ضمن مروری انتقادی بر مطالعات نظری و راهبردهای عملی انجام گرفته به چالش‌های موجود و مسائلی که همچنان لاینحل باقی مانده بپردازد. پژوهش با رویکردی انتقادی و استفاده از روش‌شناسی کیفی روش اسنادی برای تحلیل استفاده کرده است. روش کیفی کل‌نگر است و واقعیت‌ها را به صورتی تفکیک ناپذیر از یکدیگر و همچون یک کلیت در نظر می‌گیرد و برای پژوهش‌هایی که ماهیتی پویا دارد و مسأله اصلی آن چند بعدی است، مناسب‌تر است.

مطالعات جنسیت در ورزش و فمینیسم ورزشی

مقصود از فمینیسم ورزشی در کلیت آن مطالعه جنسیت و ارتباط آن با ورزش است. این مطالعات ورزش را به‌عنوان یک نهاد سیاسی-اجتماعی تفسیر می‌کند؛ نهادی که بازتاب‌دهنده و بازتولیدکننده روابط قدرتمند جنسیتی است. به بیان هارگریوز (۱۹۹۳) نظریه‌های برابری جنسیتی ورزشی به دنبال افشا و توصیف عملکرد ایدئولوژی‌ها و به چالش کشیدن آن‌ها برای دستیابی به برابری جنسیتی و تغییر ساختارهای نابرابر در متن ورزش است. به واقع از منظر این مطالعات، تبعیض جنسیتی در ورزش یک مسأله اجتماعی است که مستلزم اجرای راهبردهای عملی مشخص برای رفع تبعیض‌ها و نابرابری‌ها و همچنین مذاکره در مورد موضوعات فرهنگی-ورزشی است که فراتر از حوزه سیاست‌گذاری عمومی قرار دارد و وارد حوزه‌های اجتماعی و سیاسی نیز می‌شود.

نظریه‌پردازی درباره تبعیض جنسیتی در ورزش نه تنها درک غنی‌تری از این مسأله اجتماعی به دست می‌دهد، بلکه همچون معیار معتبری برای ارزیابی راهبردها و سیاست‌های عملی نیز هست. مطالعات جنسیت در ورزش خطوط فکری متفاوتی با مجموعه‌ای از تعهدات فلسفی، سیاسی، انضباطی، روش‌شناختی و نظری را در بر می‌گیرد که در پی عملی‌کردن راهبردهای رفع تبعیض، نابرابری، زدودن سویه‌های جنسیتی، تغییر ریشه‌ای ماهیت روابط جنسیتی و قدرت از ورزش است.

فمینیسم ورزشی لیبرال

چه به لحاظ تاریخی و چه به لحاظ میزان تسلط، فمینیسم ورزشی لیبرال رویکرد غالب بر اندیشه‌های فمینیسم ورزشی بوده است (هارگریوز، ۱۹۹۴: ۲۷). این رویکرد که ریشه در آراء فمینیستی لیبرال دارد و همانند اندیشه سیاسی که از آن مشتق شده بر اصول برابری، استقلال فردی و حقوقی تأکید می‌کند. این فلسفه سیاسی بر ۳ اصل اساسی تأکید دارد که به فمینیسم ورزشی راه یافته است:

- انسان به‌عنوان موجودی کاملاً عقلایی تصور می‌شود، بنابراین پیشاپیش بر دوتایی‌های ایجاد شده همچون ذهن/ بدن و برتری ذهن مهر تأیید می‌زند.
 - لیبرالیسم مبتنی بر ستایش حقوق جهانشمول فردی و امتیازاتی است که هر فرد از آن برخوردار است، همانند حق تحقق هویت خود، بر این اساس حقوق انسانی بر اساس خرد تعیین می‌شود و در نتیجه تفاوت‌های فیزیکی را همچون معیاری برای دسترسی یا عدم دسترسی به فرصت‌ها رد می‌کند.
 - فردگرایی اصل اساسی و واحد سیاسی لیبرالیسم است، به این معنی که غایت آزادی و برابری را از چشم‌انداز فرد می‌بیند (جاگر، ۱۹۸۸؛ نجم عراقی، ۱۳۹۳).
- در باور فمینیسم ورزشی لیبرال جنسیت به‌عنوان مجموعه‌ای از ویژگی‌های جسمی است که نباید تاثیری در کیفیت و کمیت فرصت‌ها و ارائه امکانات ورزشی داشته باشد و زنان اگر بخواهند می‌توانند همانند مردان شوند. هارگریوز در این‌باره می‌نویسد: فمینیسم ورزشی توجیهات بیولوژیک را برای منع حضور زنان در ورزش رد می‌کند و به این نکته باور دارد که اگر به زنان فرصت برابر برای ورزش کردن داده شود همانند مردان در همه ابعاد و سطوح آن بهره‌مند خواهند شد (هارگریوز، ۱۹۹۴: ۲۸).

دو راهکار اصلی و عمده فمینیست‌های ورزشی لیبرال جداسازی^۱ و برابری در فرصت‌ها و منابع است و در همین راستا برای اصلاح قوانین در زمینه رفع تبعیض و نابرابری‌ها می‌کوشند. بر همین اساس تمرکز اصلی فمینیسم ورزشی لیبرال بر اصلاح سیاست‌های عمومی است که به

آن به‌عنوان ابزار اصلی تغییر و به‌طور مشخص برنامه‌های ورزشی و تربیت بدنی دولتی، سازمان‌های ورزشی، سیاست‌ها و عملکرد آن‌ها می‌نگرد.

به اعتقاد هارگریوز (۱۹۹۴) فمینیسم ورزشی لیبرال اساساً عملگرا است. شاید بارزترین نمود و یکی از قدیمی‌ترین دستاوردهای فمینیسم ورزشی لیبرال را در قانون IX^۱ (آوریل، ۱۹۹۹؛ کارپنتر، ۲۰۰۵) دید. این قانون که در اوایل دهه ۷۰ میلادی در ایالات متحده امریکا تصویب شد بخشی از اصلاحیه نظام آموزش و پرورش بود که به موجب آن تبعیض بر اساس جنسیت در مؤسسات آموزشی و برنامه‌های بودجه‌ای فدرال -از جمله در ورزش‌های دانشگاه‌ها و کالج‌ها- ممنوع شد. همچنین بنیاد ورزش زنان در امریکا^۲ که در سال ۱۹۷۴ توسط بیلی جین کینگ^۳ تأسیس شد نمود دیگری از سیاست‌ها فمینیسم ورزشی لیبرال بوده است.

از آنجا که راهبردهای فمینیسم ورزشی لیبرال بیشتر بر اصلاح قانون و سیاست‌گذاری‌ها برای اطمینان از دسترسی برابر به امکانات و فرصت‌ها بوده، تمایل چندانی برای به چالش کشیدن ساختارهای اصلی و بنیان‌های نابرابری که طبیعی جلوه داده شده نداشت. این رویکرد به جای تغییرات بنیادی و اساسی تلاش خود را به داشتن نمایندگی در مناصب قدرت و توزیع منابع اختصاص داده است با این فرض که بتواند زمینه تغییر در داخل و خارج از قلمرو ورزش شود. به اعتقاد آن‌ها (۱۹۹۵) ساختار آماتوری ورزش در بسیاری از کشورهای غربی با یارانه دولتی همراه بوده است و طبیعتاً افرادی که در زمینه ورزش فعالیت می‌کنند نمی‌توانند انتقادات ریشه‌ای و اساسی به مناسبات آن داشته باشند. ضمن اینکه چون فمینیست‌های علاقمند به حضور در ساختار رسمی سیاست‌چندان علاقه‌ای به ورزش ندارند، تمایلی ضمنی برای به حاشیه راندن ورزش وجود دارد و مبارزه را در زمینه ورزش چندان مهم نمی‌بینند. مهم‌تر اینکه همزمان حمایتی هم از جنبش‌های مردمی در ورزش صورت نگرفته است (همان: ۸۹).

انتقادات به فمینیسم ورزشی لیبرال

1 Title IX

2 Women's Sports Foundation

3 Billie Jean King

شاید یکی از اساسی‌ترین و پایه‌ترین انتقادات به فمینیسم ورزشی لیبرال چشم‌پوشی آن از ماهیت نابرابر تاریخی میان زنان و مردان در ورزش است که با ماهیت محافظه‌کار و الزامی سرمایه‌داری مدرن و پدرسالاری همخوانی دارد. انتقاد دیگر به ذات‌گرایی ورزش باز می‌گردد. به این معنی که ورزش در شکلی که وجود دارد غیرقابل نقد است. از آنجا که ورود ورزش به عرصه عمومی چه برای زنان و چه مردان با ورود به مدارس و آموزش آن آغاز شده است (بورديو، ۱۳۸۱؛ هارگریوز، ۱۹۹۴) استدلال درباره مشارکت زنان در ورزش بدون اشاره به ساختار نابرابر و جنسیتی سنتی آن، ارزش‌های مسلط را طبیعی جلوه می‌دهد. به‌طور مثال، مدعای اجتماعی شدن و انتقال ارزش‌های اخلاقی چون برابری، نظم، کار گروهی، عزت نفس، تواضع و اعتماد به نفس به مشارکت‌کنندگان ورزش درحالی‌که ماهیت اداره‌کننده ورزش مدرن اساساً تجاری و سلسله‌مراتبی است، دچار تناقض است. نکته اینکه برخی از ویژگی‌های اخلاقی در ورزش مردانه تعریف شده‌اند و بر اساس انتقادات فمینیست‌های رادیکال مشارکت زنان در آن تعریف هویت جنسی و جنسیت آنان را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد و ایدئولوژی مسلط را به یک باور عمومی تبدیل می‌کند.

فمینیسم ورزشی لیبرال، ورزش را به‌عنوان یک نهاد اجتماعی که مشارکت کامل در آن به نفع فرد است، مفهوم‌بندی کرده است. این کار یعنی پذیرش شیوه‌ها و سازمان‌های جنسیتی ورزش. چرا که از نظر تاریخی مردان مسوولیت شکل‌گیری ورزش را همچون یک نهاد سیاسی-اجتماعی به عهده داشته‌اند و اکنون در یک رابطه قدرت با استفاده از تجارب ورزشی خود ساختار سلسله‌مراتبی و جنسیتی را حفظ و تداوم می‌بخشند. با این وصف فمینیسم ورزشی لیبرال توان به چالش کشیدن روابط قدرت و جنسیت را در ورزش ندارد. در همین زمینه هال معتقد است این رویکرد ماهیت پروبولماتیک بنیادی تعاریف مردانه ورزش را که با تأکید بر سلسله مراتب، رقابت و پرخاش همراه است، نادیده می‌گیرد (هال، ۱۹۹۵: ۹۱).

فمینیسم ورزشی لیبرال در دیدن ناهمگنی زنان ناتوان است. به عبارت دیگر این رویکرد زنان را در یک دسته‌بندی کلی قرار می‌دهد و طوری برنامه‌ریزی می‌کند که عدم تجانس زنان در علایق و شرایط را در نظر نگیرد. به‌ویژه از ابعاد و تأثیرات هویت بر تجربیات تبعیض در ورزش

غفلت می‌کند و یک سیستم یکسان و جهانشمول برای زنان تعریف می‌کند که قادر به دیدن تفاوت‌های طبقاتی، قومیتی، سنی و جنسیتی نیست (اسکراتن و فلیتف، ۲۰۰۲).

فمینیسم ورزشی رادیکال

پرسش‌هایی که از کاستی‌های فمینیسم لیبرال حاصل شده سؤالات مهم و اساسی را برای رویکردهای رادیکال فراهم می‌کنند. به‌عنوان مثال اینکه آیا زنان می‌توانند با شرکت در نهادی فرهنگی-اجتماعی همانند ورزش که تحت سلطه مردان است، توانمند شوند؟ آیا تاکید بر ارزش‌هایی مانند رقابت و پرخاشگری که مردانه ارزیابی می‌شوند، موجب از بین رفتن ارزش‌های زنانه فرض شده‌ای نظیر تعاون، همکاری و دوستی می‌شود؟ پرسش‌ها و چالش‌هایی درباره تجربه جنسیت در ورزش از مهمترین و محوری‌ترین مسائل فمینیسم ورزشی رادیکال است.

فمینیسم رادیکال پس از آشفتگی‌های و درگیری‌های دهه ۶۰ و ۷۰ قرن بیستم و در پاسخ به کاستی‌های فمینیسم لیبرال ظهور کرد. این رویکرد برخلاف لیبرال، تبعیض جنسیتی را نه به‌عنوان مسأله‌ای همچون سلب فرصت و امکانات بلکه همانطور که آلیسون جاگر (۱۹۸۸) گفته است به‌عنوان سیستمی از سلطه مردان و مردانگی بر ورزش می‌داند و بی‌طرفی مفروض نهادهای اجتماعی را که فمینیسم لیبرال امری بدیهی می‌انگارد، به پرسش می‌کشد (همان: ۸۵). مسأله اساسی در اینجا نه اصلاح قوانین که تغییر بنیادی نهادهایی است که ایدئولوژی جنسیتی در آن چنان فراگیر شده که جز با دگرگونی قابل اصلاح نیست. ویژگی مهمی که فمینیسم رادیکال دارد این است که علاوه بر اشاره به سلطه جنسیتی در سطح کلان، بر روابط فردی و گروهی نیز متمرکز است و قصد دارد نشان دهد که مردان نه فقط از طریق نهادهای اجتماعی بلکه از طریق روابط میان‌فردی نیز سلطه خود را حفظ و بازتولید می‌کنند. در واقع فمینیسم رادیکال شکاف میان امر خصوصی و امر عمومی را به چالش می‌کشد، شعار «امر خصوصی سیاسی است»^۱ از شعارهای مرکزی جنبش زنان در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ میلادی بود. فمینیست‌های

1 The personal is political

رادیکال ستم بر زنان را بنیادی‌ترین نوع ستم می‌دانند و بیش از لیبرال‌های و مارکسیست‌ها بر توجه عمومی را به شیوه‌های کنترل مردان بر بدن زنان جلب کرده‌اند (نجم عراقی، ۱۳۹۳: ۱۱۹). فمینیسم رادیکال برخلاف فمینیسم لیبرال تفاوت‌های بیولوژیکی را نادیده نمی‌گیرد در عوض آن را هم علت و هم نتیجه قرن‌ها ظلم علیه زنان می‌بیند. سال‌ها منع زنان از انجام ورزش‌هایی همچون فوتبال یا دو و میدانی با استدلال ضعف جسمانی نمود عینی این تبعیض است. این کار نه فقط زنان را از فعالیت‌هایی که بدن آن‌ها را قوی‌تر نشان می‌دهد حذف و منع می‌کند بلکه با کم‌رنگ کردن موضوع پرورش توانایی بدن در ورزش، زنان را از این مزیت محروم می‌کند. حضور اخیر زنان داور در فوتبال مردان یکی از نمونه‌های به چالش کشیدن این کلیشه است.

به این ترتیب فمینیسم رادیکال ورزش را به‌عنوان یک نهاد سیاسی-اجتماعی تحت سلطه مردان در نظر می‌گیرند که پیش از اینکه زمینه‌ای برای توانمند کردن زنان لحاظ شود، باید دگرگون و متحول شود. به همین دلیل رویکردهای فمینیستی ورزشی رادیکال پروژه لیبرال جذب زنان به ورزش را توسط لیبرال‌ها مشکوک می‌دانند. آن‌ها با تاکید بر محدودیت راهبردهای فمینیسم لیبرال به جنسیت به‌عنوان هسته نابرابری در ورزش و تبعیض بر زنان تاکید می‌کنند. به اعتقاد اسکراتن و فلیتف فمینیست‌های ورزشی رادیکال بیشتر بر قدرت پایدار و اعمال شده بر زنان در ورزش علاقمند هستند، در واقع آن‌ها به نقش ورزش در ساخت اجتماعی سلطه جنسی مرد و تسلیم جنسی زن می‌پردازند. به این معنی که زنانگی که ورزش تجویز می‌کند همچون کلیدی برای رمزگشایی در تسلط دگرجنس‌گرایی اجباری است و زنان از طریق ورزش تشویق می‌شوند تا زنانگی مقبول و مسلط را که تعبیر آن جذابیت و در دسترس بودن برای مردان است، بپذیرند (اسکراتن و فلیتف، ۲۰۰۲؛ در اندروز و کرینگتون، ۲۰۱۳: ۹۸). بدن جایی است که سلطه مردان بر زنان با اعمال انواع سیاست‌های جنسی و جنسیتی نشان داده می‌شود. به‌عنوان مثال در مسابقات والیبال ساحلی زنان تعیین دقیق اندازه قسمت پایین بیکینی که نباید بیشتر از ۶ سانتی‌متر باشد، بیشتر از آنکه به مناسب بودن لباس برای انجام درست ورزش مرتبط باشد به موضوعیت بدن زنان ارتباط دارد. این فرایند را به وضوح می‌توان

در تصویری دید که رسانه‌ها از زنان ورزشکار با بازتاب ظاهر، جنسیت، نقش مادری و همسری آن‌ها در خانه و خانواده نشان می‌دهند.

استدلال فمینیسم ورزشی رادیکال این است که سلطه جنسیتی و جنسی مردان در ورزش یک مشکل با سه بعد است. بعد اول به پرورش نگرش‌های مساله‌دار در فرهنگ ورزشی نسبت به زنان بازمی‌گردد. در بعد دیگر به کنترل مردان بر فضاهای ورزشی و روابط قدرت جنسیتی است که با اقتدار مردانه همراه است و در بعد سوم شامل تنظیم و کنترل تجارب ورزشی زنان از طریق همجنسگراهراسی^۱ است. به بیان اسکرانن و فلینتف (۲۰۱۳) سلطه مردان نوعی کنترل است که هم در حوزه خصوصی و هم در حوزه عمومی عمل می‌کند و همه مردان صرف‌نظر از خواسته و اهداف‌شان از آن سود می‌برند (همان: ۳۵).

هال در این‌باره می‌نویسد یک رویکرد فمینیستی رادیکال دیدگاهی به صراحت زن‌محور را اتخاذ می‌کند که ضمن به رسمیت شناختن تفاوت‌های میان زنان به آن‌ها احترام می‌گذارد و در عین حال نیز به‌طور جدی ورزش مردسالار و فعالیت‌های تعریف شده توسط مردانگی مسلط را زیرسوال می‌برد ... آن‌ها به دنبال ایجاد و بنیان‌گذاری باشگاه‌ها و تیم‌ها و لیگ‌های خودمختار هستند که خارج از تبعیض‌های ورزشی آماتوری که دولت کنترل می‌کند، باشند (هال، ۱۹۹۵: ۹۱). از مهمترین اهداف تأسیس این باشگاه‌ها و لیگ‌ها تغییر معیارهای ورزش است که منجر به تغییر در نحوه بازی شود.

انتقادات به فمینیسم ورزشی رادیکال

فمینیسم ورزشی رادیکال فراموش می‌کند که خود ورزش نیز می‌تواند فضایی برای تبعیض علیه زنان ایجاد کند. در حالی که آن‌ها پروژه فمینیسم ورزشی لیبرال را ساده‌انگارانه و تقلیل‌گرا می‌دانند، می‌توان ادعا کرد تک بعدی کردن ورزش و زنانه کردن آن نیز که راهکار رادیکال‌هاست نتواند سلطه نهادینه شده مردان را در ورزش به چالش بکشد. با این اوصاف رویکرد رادیکال نیز از تجزیه و تحلیل روابط قدرت در کلیت ورزش ناتوان است. هارگریوز

1 Homophobia

از فمینیسم ورزشی رادیکال به دلیل عدم توجه به منافع مشترک زنان و مردان انتقاد می‌کند و توضیح می‌دهد: اگرچه تغییر روابط جنسیتی ممکن است الگوی جهانی سلطه مردان را در ورزش تغییر دهد، با وجود این، باور به تفکیک و جدایی میان زنان و مردان این اندیشه را دنبال می‌کند که فقط زنان هستند که می‌توانند به نفع خود گام بردارند، در نتیجه قادر به دیدن محدودیت‌های زنان در ایجاد تغییرات برای زدودن روابط نابرابر و جنسیتی نیست (هارگریوز، ۱۹۹۴: ۳۳).

فمینیسم مارکسیستی و سوسیالیستی در ورزش

روابط جنسیتی و سرمایه‌داری نقطه اشتراک مباحث فمینیست‌های رادیکال و مارکسیست اما در دو شکل متفاوت است. به این شکل که فمینیست‌های رادیکال معتقدند سلطه مردانگی و مردسالاری دلیل اصلی کنترل و سرکوب جنسیتی و تولید کننده تبعیض‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی متناسب هستند، در این صورت برای رهایی زنان در وهله اول سرنگونی ساختار مردسالار و جنسیتی ضروری است (آیزنشتاین، ۱۹۷۹: ۲۸).

فمینیست‌های مارکسیست تصورات ذات‌گرایانه از طبیعت انسان را به چالش می‌کشند و طبقه را عامل اصلی سلطه بر زنان می‌دانند و بر این باورند که برای رهایی زنان باید ساختارهای سرمایه‌داری تغییر کنند. به اعتقاد آن‌ها اندیشه‌ها و عقاید درباره جنس و جنسیت برساخته اجتماعی و فرهنگی هستند و به همین دلیل اشکال و میزان تبعیض علیه زنان به لحاظ تاریخی تغییر کرده است. آن‌ها همچنین جنسیت‌زدگی ورزش را بخشی از ایدئولوژی بورژوازی می‌دانند که زیربنای تقسیم کار جنسیتی است که برای بقای سرمایه‌داری حیاتی است. تحقیقات بسیاری نشان می‌دهند که چگونه دسترسی زنان به اوقات فراغت و ورزش توسط طبقه اجتماعی‌شان تقسیم بندی می‌شود. این نتایج با مسائل مطرح شده درباره کار خانگی همخوانی دارد و بیانگر این است که خصوصیات مهم اقتصادی کار خانگی و خصوصی در خانه به همراه وظایف مادرانه، فرصت انجام ورزش برای زنان را از آنان گرفته است و این موضوع بیشتر از همه زنان کارگر را تحت تأثیر قرار می‌دهد. مشاهده می‌شود اگرچه زنان طبقه کارگر امروزه بیش از هر

زمان دیگری در ورزش مشارکت می‌کنند، اما هنوز هم آن‌ها جمعیت کمتری نسبت به زنان طبقه متوسط در ورزش دارند.

با توجه به کاستی‌ها و چالش‌های نظری روبروی فمینیسم مارکسیست به تجزیه و تحلیل پیچیده‌تری نیاز است که بتواند ارتباط بین طبقه، جنسیت و قدرت فرهنگی (قدرت کنترل منابع ورزشی) را متفاوت با آنچه فمینیسم رادیکال یا مارکسیست ارتدکس ارائه می‌دهد، نشان دهد. این موضوعی است که فمینیسم سوسیالیستی بر آن تمرکز کرده است. در واقع فمینیسم سوسیالیستی ورزشی برای حل جبرگرایی اقتصادی فمینیسم مارکسیسم تعریف شده است (هارگریوز، ۱۹۹۳، اسکراتن و فلینتف، ۲۰۱۳).

به بیان دیگر، فمینیسم سوسیالیستی برای ارزیابی مجدد نظریه مارکسیست ارتدکس در مورد موقعیت زنان و به منظور درک پیچیدگی‌های رابطه و استقلال نسبی روابط سرمایه‌داری و روابط جنسیتی شکل گرفته است. با توجه به تمرکز سوسیالیسم و فمینیسم بر مفهوم و موضوع‌هایی از نظر این دو نظریه تبعیض جنسیتی و طبقاتی دو شکل عمده تبعیض در طول تاریخ هستند. فمینیست‌های سوسیالیست به چالش میان فمینیسم مارکسیسم و رادیکال واقف‌اند و به همین دلیل در پی آن هستند که چارچوبی ارائه کنند تا هر دو این مسائل را به یکسان در بر بگیرد. این تلاش‌ها در واقع نتیجه این بود که علیرغم انواع تبعیض‌های جنسیتی در ورزش، بسیاری از فمینیست‌ها یا ورزشکاران و فعالان سیاسی به مسأله ورزش و سیاسی بودن آن توجه نداشتند.

فمینیسم سوسیالیستی با نگاه دقیق‌تری به روابط متقابل جنسیت، نژاد و طبقه در نظام سرمایه‌داری می‌نگرد. آن‌ها به نقشی توجه دارند که زنان در قلمرو ورزش برای خدمت به مردان ورزشکار ایفا می‌کنند. نقشی که از خانه و وظایف کار خانگی تا انجام کارهای تدارکات و پشتیبانی در میدانی ورزشی گسترده شده است. در واقع تقسیم کار جنسیتی در خانه به باشگاه‌های ورزشی نیز کشیده شده است. هال (۱۹۹۶) همچنین به این موضوع اشاره می‌کند که فمینیسم ورزشی سوسیالیست به اختلاف و تفاوت میان فرصت‌های حمایت مالی، جوایز و مشاغل ورزشی میان زنان و مردان نیز توجه می‌کند و به علاوه در نظر گرفتن روابط میان سرمایه‌داری و روابط قدرت مردسالار در ورزش و به‌جای تمرکز صرف بر تجارب زنان، نگاهی

انتقادی به مسأله جنسیت نیز دارند. مسأله اساسی این است که درک شود چگونه مردان از طریق ایجاد روابط نابرابر جنسیتی از امتیازات ورزشی برخوردار می‌شوند.

پویایی فمینیسم که برخاسته از تجربیات شخصی بوده، بیانگر این است که عمده‌ترین چالش برای ورزش‌های زنان چالش‌های عملی است. به همین دلیل زنان باید به دنبال تولید نسخه‌های جدید از ورزش باشند که سازنده و خلاقانه باشد. همچنین چشم‌انداز خوشبینانه‌ای از توانایی زنان در فرارفتن از اشکال عملی و نمادین تبعیض در ورزش ارائه دهد. فمینیسم سوسیالیستی معتقد است تاریخچه ورزش زنان می‌تواند درک درستی از ریشه‌ها و علت‌های تبعیت زنان از مردان در ورزش به دست دهد و فرصتی برای تلاش و مقاومت به منظور تغییر ایجاد کند (هارگریوز، ۱۹۹۴: ۳۷).

فمینیسم پسااستعماری و فمینیسم سیاه در ورزش

فمینیسم پسااستعماری همچون رویکردی مداخله‌گر، طیف گسترده‌ای از مفاهیم و نظریه‌ها و رویکردهای تاریخی را به کار می‌گیرد. تمرکز فمینیسم پسااستعماری و سیاه بر شنیده شدن صدای زنان جهان سوم و تجربیات آنان به‌ویژه بر نحوه بازنمایی زنان کشورهایی که پیش‌تر مستعمره بوده، در نظریه‌های جنسیت و فمینیستی است. در واقع این دو رویکرد به‌طور خاص تلاش دارند تا تصویر ساخته‌شده موجود را که متناسب با شرایط زنان این کشورها نیست، از بین ببرند و نظریه‌ای مبتنی بر واقعیت و وضعیت عینی بسازند.

هویت و تعریفی که از زن جهان سوم در گفتمان‌های علمی وجود دارد غالباً زن بی‌قدرت که قربانی در نظر گرفته شده است که چندان با واقعیت عینی منطبق نیست. این نظریه‌ها همچنین به دنبال به چالش کشیدن ساختارهای استعماری جهان سوم از طریق زمینه‌های تاریخی و سیاسی هستند (انگراسیا و براون در مانزفیلد و همکاران، ۲۰۱۸: ۴۸۲).

فمینیسم سیاه هم همانند فمینیسم پسااستعماری چند هویتی را به رسمیت می‌شناسد و چندوجهی^۱ است. فمینیسم سیاه مسیرهایی نظیر نژاد، جنسیت، گرایش جنسی، سن، قومیت و

ملیت که سیستم‌های تبعیض درهم تنیده را مشروط می‌کنند، پیگیری می‌کند. این جریان در کنار موج دوم فمینیسم و همچنین جنبش‌های آزادی سیاهان در دهه‌هایی ۶۰ و ۷۰ میلادی ظهور کرد. فمینیسم سیاه در پی ایجاد جنبشی بود که هم ضد نژادپرستی باشد و هم ضد جنسیت. همچنین در ادامه تلاقی و تقاطع جنسیت و نژاد، موضوعات دگرجنس‌گرایی و تبعیض طبقاتی توسط سرمایه‌داری را نیز در دستور کار خود قرار داد (انگراسیا و براون در مانزفیلد و همکاران، ۲۰۱۸: ۴۸۴-۴۸۵).

هر دوی این رویکردها در ورزش چالش‌های مشترکی دارند و با موضوعاتی مشترک در رابطه با جوه و ابعاد نژاد، جنسیت، طبقه و ملت در نهادهای فرهنگی همچون ورزش درگیر هستند. سال‌ها غلبه فمینیسم سفید بر جریانات و جنبش‌های سیاسی و مطالعاتی منجر به غفلت از تجربیات زندگی زنان ورزشکار رنگین پوست و کشورهای مستعمره شده است. زنان رنگین پوست امریکایی، امریکای لاتین، افریقایی، امریکایی-آسیایی، بومی‌های آمریکا و سایر زنان آسیایی با وجود شرکت فعالانه در جنبش‌های زنان اغلب در نظریه‌های فمینیستی دیده نشده‌اند. گنجاندن تجربیات زنان رنگین پوست در چارچوب نظریه‌های فمینیستی موجود دو مسأله اساسی به وجود می‌آورد. نخست اینکه چنین رویکردی به وضوح تجربیات زنان رنگین پوست را تقلیل می‌دهد زیرا تصور می‌کند می‌توان آن‌ها را با تجربیات زنان سفید یکسان دانست؛ دوم اینکه این استراتژی بر این باور است که زنان رنگین پوست که خود تنوع و دسته‌بندی متنوع دارند، دارای تجربه‌های متفاوت نیستند. در نتیجه، بی‌اعتمادی به نظریات فمینیستی سفید موجب شد زنان رنگین پوست نظریه‌ای ویژه تجربیات خود مفهوم‌پردازی کنند (کالینز، ۲۰۰۹؛ هوکس، ۱۹۸۹، اسکران و فلیتتف، ۲۰۱۳).

برای مثال کار آرتی راتنا^۱ (۲۰۱۱، ۲۰۱۴) با تجزیه و تحلیل‌هایی که توجه ویژه‌ای به این مسائل دارد خلاء موجود در نظریه‌های فمینیستی را پر کرده است. او به‌طور خاص بر روی

این مفهوم به این موضوع اشاره دارد که ستم و تبعیض جنسیتی نه سلسله‌مراتب که از جوه متفاوت و مختلفی بر زنان اعمال می‌شود و جوهی که گاه هیچ‌کدام مبنای مشترکی ندارند، به‌عنوان مثال محدودیت‌هایی که توسط مذهب بر زنان اعمال می‌شود، در سمت متفاوتی از محدودیت و تبعیضی است که دولت اعمال می‌کند.

مشاهده و گفت‌وگو با فوتبالیست‌ها و هواداران آسیایی-انگلیسی چه زن و چه مرد، مفاهیم هویت ملی و تعلق را بررسی کرده است. کار راتنا به طور دقیقی موضوعی را در دانش فمینیستی پسااستعماری و سیاه تأیید می‌کند که بیانگر ارتباط هویت و حس تعلق به وجوه و ابعاد نژاد، قومیت و ملیت است (انگراسیا و براون در مانزفیلد و همکاران، ۲۰۱۸: ۴۸۶-۴۸۷).

مفهوم «بازنمایی»^۱ مفهوم بنیادی دیگر در هر دوی این رویکردها به‌ویژه در ابعاد نژاد، دین، جنسیت و ملت است، یعنی مطالعه بر زنان ورزشکار و بازنمایی توجهات به آن‌ها به ویژه هنگامی که نژاد با جنسیت و گرایش جنسی روی هم قرار می‌گیرند (انگراسیا و براون در مانزفیلد و همکاران، اسکراتن و فلیتسف، ۲۰۱۳). به‌عنوان مثال هابسون از بحث درباره سرنا ویلیامز^۲ و توجه به او در پوشیدن لباس مخصوص «Catsuit»^۳ در روزهای قبل از پیروزی‌اش در مسابقات اُپن ۲۰۰۲ آمریکا نوشت: «بدن زن سیاه که تماماً در لباس تنگ و پرزرق و برق که پستی و بلندی‌های جلو و عقب بدن او را نشان می‌داد، بازی نخبه تنیس را دچار اختلال کرد». این تحلیل نشان‌دهنده روش‌هایی است که گفتمان استعماری بدن زن سیاه‌پوست را از طریق رسانه بازنمایی می‌کند. میراث استعمار بدن زن سیاه‌پوست را به‌عنوان مکانی برای انحراف جنسی معرفی کرده است. فمینیسم پسااستعماری و سیاه امکان گسترش بحث در مورد جنسیت و ورزش را در ارتباط با تقاطع‌های مختلف از جمله بازنمایی‌های نژادی فراهم می‌کند. ادبیات این رویکردها هنوز در حال رشد و تغییر است و پرسش‌های دقیق و ظریفی را درباره مطالعه ورزش همچون یک کل ایجاد کرده است.

جمع‌بندی

نظریه‌های فمینیستی ورزشی و چالش‌های موجود

در کانون نظریات فمینیستی و مطالعات فمینیستی ورزشی چالش‌های اساسی نابرابری جنسیتی وجود دارد که در اندیشه‌ها، سیاست‌ها و رویه‌های اجتماعی نمود یافته است. فمینیسم ورزشی

1 representation
2 Serena Williams

۳ نوعی لباس سرهمی زنانه

در طول عمر خود هم در سطح اندیشه، نظریه و مباحث علمی و دانشگاهی قرار گرفته و هم در سطح عمل با اجرا و اصلاح برخی قوانین حقوقی، تأسیس برخی سازمان‌ها و فعالیت‌های بسیار انجام شده است. موضوعات اندیشه فمینیستی و کنش سیاسی که مجموعه پیچیده‌ای از انواع راه‌حلی است که برای تغییر این روابط نابرابر بر اساس تجربه و زندگی اجتماعی در هر برهه زمانی تعریف شده اکنون به شکلی پیش رفته که در بعضی مناطق تا حد زیادی حل شده و در برخی دیگر نه تنها حل نشده باقی مانده بلکه با مسائل دیگری تلاقی پیدا کرده و لایه ضخیمی از نابرابری را علیه ورزش زنان و ورزشکاران زن ایجاد کرده است. یکی از این مسائل راهبرد برابری فرصت‌ها و توزیع مساوی امکانات است که غالباً به‌عنوان راهکاری لیبرالی مطرح شده است.

برابری فرصت‌ها و توزیع مساوی امکانات

اگر تلاش غالب فمینیسم ورزشی را دستیابی به برابری در فرصت‌ها و مشارکت مساوی در ورزش بدانیم اغراق نکرده‌ایم. برابری فرصت‌ها که از اصول اساسی فلسفه لیبرال آمده و در کانون ایدئولوژی لیبرال دموکراسی قرار دارد، بر فراهم کردن دسترسی زنان به فعالیت‌هایی که به‌طور سنتی مردانه بوده تأکید می‌کند. از آنجا که فمینیسم ورزشی لیبرال نابرابری‌های تاریخی میان زنان و مردان را در ورزش به چالش می‌کشد، فعالان ورزشی متعلق به این مکتب در تلاش بوده‌اند تا نظریه دسترسی به فرصت‌های برابر را عملی کنند. نخستین مسأله اندیشه برابری به مثابه راه‌حل این است که در نظم اقتصاد سیاسی موجود و نظام سرمایه‌داری، فرصت برابر در عمل به فرصت برای طبقات اجتماعی تبدیل می‌شود. مسأله دیگر به این موضوع بازمی‌گردد که حتی در صورت عملی بودن برابری در فرصت‌ها و امکانات ساختارهای جنسیتی به قوت خود باقی می‌مانند و پیشاپیش مسأله پذیرش و تبعیت زنان از امور و فعالیت‌های ورزشی که مردانه تعریف شده باقی می‌ماند. این مسأله زمانی بسیار پررنگ‌تر می‌شود که در کنار راهکار جداسازی به آن نگرسته شود.

جداسازی

هارگریوز (۱۹۹۳) بیان می‌کند که مسئله جداسازی در ورزش زنان موضوع جدیدی نیست و به سال‌های شکل‌گیری ورزش در اواخر قرن نوزدهم باز می‌گردد اما از آن زمان تا کنون مواضع جداسازی تکامل یافته‌اند. به اعتقاد او فلسفه جداسازی در واقع نوعی واکنش به اندیشه‌های مسلط درباره استعدادهای زیستی و روانی زنان و مردان بود که مردان را ذاتاً متناسب با فعالیت‌های ورزشی می‌دانست. این مفهوم که از سوی فمینیسم‌های لیبرال و رادیکال مورد توجه قرار گرفته به بیان هارگریوز در قرن بیستم از دو منظر غالب بوده است.

در یک سو جداسازی بیشتر از آنکه به خصوصیات جنسیتی رقابتی و خشن پردازد، واکنشی علیه کنترل مردان بر ورزش بوده است؛ با این استدلال که هم فرصت مدیریت زنان در ورزش را فراهم می‌کند و هم تعاریف وسیع‌تری از زنانگی ایجاد می‌کنند. این نگرش متعلق به فمینیست‌های ورزشی لیبرال با رویکردی رادیکال است که ادعا می‌کنند به این شکل راهبرد برابری یک گام به جلوتر می‌رود زیرا طیف وسیعی از انتخاب‌ها را پیش روی زنان می‌گذارد و همچنین از نوعی آندروژنی در گسترش مشارکت زنان در ورزش‌های مردانه حمایت می‌کند (هارگریوز، ۱۹۹۴: ۳۱).

جداسازی نوع دوم ارزش‌ها و خصوصیات موجود در ورزش‌های به اصطلاح مردانه را مساله‌ساز می‌داند. این رویکرد از استدلال‌های کنترل مردان بر ورزش فراتر می‌رود و معتقد است ارزش‌های مسلط بر ورزش مردسالار بالقوه نامطلوب هستند و زنان نباید به آن تن دهند بلکه باید به جای آن مدل مطلوب خود را که آزادتر و انسانی‌تر است بسازند. راهبرد نوع دوم رویکردی زن محور اتخاذ کرده و متعلق به فمینیست‌های رادیکال فرهنگی است (هارگریوز، ۱۹۹۴: ۳۱).

چالش عملی بودن این راه‌حل این است که در میان مفاهیم طبیعی، زنانه و مردانه به بن بست می‌رسد. همچنین به طور نادرست همه مردان و تمام ورزش‌های مردان را دارای ویژگی‌های مشابه نشان می‌دهد. ضمن اینکه توسعه جدایی برای زنان و مردان پیچیدگی‌ها، تضادها و مشکلات بسیاری در ادامه به وجود می‌آورد و منجر به تقسیم دوباره هویت‌های اجتماعی به‌ویژه میان گروه‌های مختلف زنان و مردان می‌شود و تأیید و بازتولید تقسیم جنسیتی مسلط است. این نوع نگرش این فرض را که مردان هم می‌توانند مورد تبعیض واقع شوند نادیده می‌گیرد و از برقراری

ارتباط جنسیت با کلیت ساختار اجتماعی که آن را می‌سازد و شکل می‌دهد ناتوان است، به‌ویژه در بیان روابط جنسیتی با شیوه تولید سرمایه‌دارانه عملاً کاربرد ندارد.

جنسیت، طبقه، نژاد، قومیت، سنت، دین و تبعیض چندوجهی در ورزش در نظم سرمایه‌داری
همانطور که پیش‌تر اشاره شد کاستی‌ها و چالش‌های هرکدام از نظریه‌های موجود پرسش‌هایی را به وجود آورده که نظریه‌های دیگر در پی پاسخ به آن‌ها بوده‌اند. در یک سو تنش میان فمینیست مارکسیست و رادیکال برای اولویت‌دهی به روابط و ساختارهای مردسالار و پدرسالار و طبقه برای شرکت زنان در ورزش و در سوی دیگر غلبه فمینیسم سفید و بازنمایی مخدوش از تجربه‌های تبعیض زنان رنگین‌پوست یا جهان سوم قرار دارند.

پیچیدگی این چالش‌ها زمانی بیشتر می‌شود که آن‌ها در تقاطع‌های نژاد، ملیت، قومیت، دین و مذهب قرار می‌گیرند. علاوه بر این‌ها کاستی‌های راه‌حل‌های رویکرد پسااستعماری و ناتوانی آن از برقراری ارتباط میان ساختارهای به شدت مسدود و محدود کننده حضور زنان در ورزش که صرفاً با ارجاع به شرایط محلی حل نمی‌شود، این چالش‌ها را بسیار عمیق‌تر می‌کند.

نتیجه‌گیری و پیشنهاد

کدام یک از این نظریه‌ها مسأله ورزش، زنان و برابری جنسیتی را جامع‌تر توصیف می‌کند و توضیح می‌دهد؟ کدام راه‌حل ارائه شده پیوند دهنده نظریه با کنش است و راهبردی عینی و عملی به دست می‌دهد؟ در واقع این تحلیل‌ها با این فرض ایجاد شده‌اند که بتوانند در تغییر شرایط سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی که شرایط امکان ورزش را به شکلی که امروز وجود دارد، مؤثر باشند. این دو پرسش هم علت آغازین شکل‌گیری این نظریه‌ها بوده و هم پرسش‌های مهمی در زمان مطالعه و کاربست آن‌ها در شرایط واقعی است. در شرایط اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ایران و در مواجهه با انواع ایدئولوژی‌ها و سیاست‌های اجرایی کلان کدامیک می‌تواند راه‌حلی علمی ارائه دهد.

زنان ورزشکار در ایران هنوز با مسائل ابتدایی و بدیهی حضور در ورزش دست به گریبان هستند؛ به این معنی که نه تنها اسطوره تفاوت طبیعی به مثابه علت حقوق نابرابر جنسیتی عمیقاً

تبلیغ و حمایت می‌شود بلکه حق اجتماعی و بدیهی آن‌ها برای شرکت در ورزش به رسمیت شناخته نمی‌شود و به صراحت از برخی ورزش‌ها منع می‌شوند. به‌طور مثال دسترسی زنان به رشته‌های ورزشی رینگ‌ی به بهانه خشونت و فراروی از زنانگی که به‌طور مخدوش‌سنتی تعریف شده ممنوع شده است. معاون امور زنان وزیر ورزش ایران در سال ۹۹ با اعلام خبر ممنوعیت زنان در رشته‌های پاورلیفتینگ، بوکس و ورزش زورخانه‌ای اظهار داشته بود:

«در مبانی اعتقادی ما از زن به عنوان ریحانه یاد شده، نمی‌توانیم رشته‌ای را قبول کنیم که کل سیستم بدنی و فیزیولوژی او را تحت تأثیر قرار دهد».

چنین نگرش بازدارنده همزمان که گویای رد راهکار برابری فرصت‌ها و امکانات به‌عنوان حق بدیهی و اجتماعی زنان برای انجام اشکال و انواع ورزش در نزد سیاستگذاران و مدیران است، بیانگر نگرش جنسیتی و البته سیاسی به زنان و ورزش آنان نیز هست. پیچیدگی عمیق‌تر در آنجاست که در اسناد قانون‌گذاری و مصوبات تبعی، ادبیات مسوولان و سیاستگذاران^۱ یا پژوهش‌های علمی انجام گرفته^۲، عدالت جنسیتی به‌عنوان راهکار پیشنهاد می‌شود - ماده ۱۰۱ قانون برنامه ششم توسعه کشور، رویکرد مبتنی بر عدالت جنسیتی در سیاست‌ها و برنامه‌ها^۳ - مفهومی که در کانون نظریه لیبرالی قرار دارد و پیشاپیش مستلزم ایجاد یک برابری اولیه و پیش‌فرض در دسترسی به منابع و امکانات و سپس حرکت به سوی عدالت است. برخی از ویژگی‌های دیگر حاکم بر ساختار ورزش ایران موارد زیر است:

- انجام آزمایش‌های تستسترون به همراه بازرسی ظاهری بدنی اعم از بررسی اندام جنسی و شکل آرایش مو و نحوه لباس پوشیدن، تعیین جنس/جنسیت.
- عدم اجازه نمایش ورزش زنان از رسانه‌های رسمی همچون صدا و سیما یا شبکه‌های اینترنتی و غیررسمی همچون شبکه‌های اجتماعی.

۱ نگاه کنید به مصاحبه معصومه ابتکار معاون رئیس جمهوری در امور زنان و خانواده با خبرگزاری ایرنا «عدالت جنسیتی در ورزش یک تکلیف قانونی است»، ۹ بهمن ۱۳۹۹

۲ نگاه کنید به عدالت جنسیتی، مرز تعامل جنسیت و سیاست، مجتبی عطارزاده، فصلنامه شورای فرهنگی اجتماعی زنان، ۱۳۸۸

۳ نگاه کنید به «شاخص‌های عدالت جنسیتی، موضوع ماده ۱۰۱ قانون برنامه ششم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۹۶-۱۴۰۰» دبیرخانه ستاد ملی زن و خانواده، خرداد ۱۳۹۸

- ممنوعیت دوچرخه‌سواری زنان در فضاهای عمومی و مشترک.
- تلاش برای جدایی ورزش‌های همگانی و مکان‌های تفریحی-ورزشی با ساخت فضاهای ورزشی جنسیتی همچون «پارک بانوان و مجموعه‌های ورزشی شهربانو».
- ممنوعیت ورود زنان به ورزشگاه‌ها برای تماشا، اطلاع‌رسانی و سایر امور در مسابقات مردان و بالعکس.
- بازرسی غیررسمی محتوای تصویری حساب کاربری شبکه‌های اجتماعی ورزشکاران برای جلوگیری از نمایش بدن (جواهری، ۱۳۹۹).
- مواردی که اشاره شد توصیف کلی از شرایط زنان ورزشکار و ورزش زنان در ایران است، مجموعه‌ای از موانع جنسیتی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی. هنگام استفاده از نظریه‌ها و ارائه راهکار باید شرایط عینی را به‌طور دقیق در نظر گرفت تا بتوان جامع‌ترین و متناسب‌ترین آن‌ها را برگزید. در واقع راه‌حل‌های پیشنهادی به توصیف عینی، مفهوم‌پردازی مسأله در همه ابعاد در بستر تجارب زنان و سپس اجرای مناسب‌ترین راهکار بازمی‌گردد.

منابع

- تانگ، رزمی، درآمدی جامع بر نظریه‌های فمینیستی، ترجمه منیژه نجم عراقی، نشر نی، ۱۳۹۳، چاپ سوم.
- بوردیو، پیر، کنش‌های ورزشی کنش‌های اجتماعی، ترجمه محمدرضا فرزاد، ارغنون، ۱۳۸۱
- جواهری، آسو، موهامیت پسرانه است اجازه بازی نداری: مرور تجربی بر کنترل‌های انضباطی و برساخت جنسیت در ورزش زنان ایران، پایگاه اینترنتی نقد اقتصاد سیاسی، زمستان ۱۳۹۹. <https://pecritique.com/2021/03/08>
- عطارزاده، مجتبی، عدالت جنسیتی: مرز تعامل جنسیت و سیاست، فصلنامه شورای فرهنگی اجتماعی زنان، ۱۳۸۸
- شاخص‌های عدالت جنسیتی، موضوع ماده ۱۰۱ قانون برنامه ششم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۹۶-۱۴۰۰» دبیرخانه ستاد ملی زن و خانواده، خرداد ۱۳۹۸
- مصاحبه معصومه ابتکار معاون رئیس جمهوری در امور زنان و خانواده با خبرگزاری ایرنا «عدالت جنسیتی در ورزش یک تکلیف قانونی است»، ۹ بهمن ۱۳۹۹.

[/https://www.irna.ir/news/84202824](https://www.irna.ir/news/84202824)

- Andrews, David L. and Ben Carrington *Companion to Sport*, First Edition. Edited, Blackwell Publishing, 2013.
- Arneil, Barbara. *Politics & Feminism*. Malden, MA: Blackwell Publishers, 1999.
- Birrell, Susan. *Feminist Theories for Sport. Handbook of Sport Studies*. Ed. Jay Coakley and Eric Dunning. Thousand Oaks, CA: Sage Publications, 2000. 61-76.
- Carpenter, Linda Jean and R. Vivan Acosta. *Title IX*. Champaign, IL: Human Kinetics, 2005.
- Collins, P. H, *Black Feminist Thought: Knowledge, Consciousness, and the Politics of Empowerment*. New York: Routledge, 2009.
- Eisenstein, Z. *Capitalist Patriarchy and the Case for Socialist Feminism*, New York: Monthly Review Press:1979.
- Hargreaves, J. *Sporting Females: Critical Issues in the History and Sociology of Women's Sports*. New York: Routledge:1994.
- Hargreaves, J. Vertinsky, P. *Physical Culture, Power and the Body*, Routledge, New York: 2007.
- Hargreaves, J. *Bodies matter! Images of sport and female sexualisation*, in Brackenridge, C. (ed.) *Body Matters: Leisure Images and Lifestyles*, Eastbourne, UK: Leisure Studies Association, 1993.
- Harris, Anita, *Future Girl, Future Girl: Young Women in the 21st Century*, New York, Routledge, 2004.
- Hall, M. Ann. *Feminism and Sporting Bodies: Essays on Theory and Practice*. Champaign, IL: Human Kinetics: 1996.
- Hooks, Bell. *Talking Back: Thinking Feminism, Thinking Black*, Boston, MA: South End Press. 1989.
- Jaggar, Alison. *Feminist Politics and Human Nature*. Totowa, NJ: Rowman & Littlefield Publishers, 1988.
- Mansfield, L. Caudwell, J. Wheaton, B. Watson, B. *The Palgrave Handbook of Feminism and Sport, Leisure and Physical Education*. Palgrave Macmillan. London. 2018.
- Tiffoletti, K. Jessica. T. Webb, F. *New Sporting Femininities Embodied Politics in Postfeminist Times*, Palgrave Macmillan. 2018.
- Harris, A. *Future Girl, Young Women In The Twenty-First Century*, Routledge, New York, 2004.